

بی‌اعتنایی استاتید فلسفه اسلامی به فلسفه جدید

تاریخ فلسفه چنانکه می‌دانیم با جدل آغاز شده است. سقراط با جدل راهی از حکمت نیاکان و اسلاف خود به فلسفه گشود. او به یافت تازه‌ای از وجود انسان و علم و عمل رسیده بود. او درک و فهم زمان خود را نقد کرد و مهم اینکه پرسش از ذات را پیش آورد و نشان داد که این پرسش تا زمان او مطرح نبوده است. اکنون می‌دانیم که پس از آن هم استعداد شنیدن این پرسش و تأمل در آن چندان زیاد نبوده است.

بر وفق گزارش‌های افلاطون، سقراط با نمایندگان گروه‌های مردم و با دانشمندان و نویسندگان و سوفسطاییان و پیشوایان دینی و قانونگذاران و سیاستمداران و نظامیان و حتی با کودکان بحث‌ها داشته و از آن‌ها به مناسبت پرسش می‌کرده است اما مخاطبان غالباً پرسش‌های او را غیرعادی می‌یافته‌اند و سوفسطاییان طرح آن پرسش‌ها را بی‌وجه می‌دانستند. امثال اوتوفرون (کاهن معبد) و لاکس (سردار نظامی) و کریتیاس سیاستمدار پرسش‌های او را چنانکه باید درک نمی‌کردند. سقراط به یک معنی راه خود را با نقد فهم زمان خود آغاز کرد به این معنی پرسش از ماهیت آغاز نقد است منتهی چون بسط فلسفه با غلبه منطق کند شد و نقد سقراطی در آثار افلاطون و ارسطو به نظم یا منظومه‌ای منطقی مودّی و از آن پس در تاریخ فلسفه تا دوره جدید منطق میزان نقد شد. با این پیشامد، نقد معنی سنجش اقوال و اعمال با موازین معین پیدا کرد و مخصوصاً اهل بحث و نظر می‌بایست اقوال و احکام را با موازین و قواعد منطق بسنجند، زیرا منطق میزان تشخیص درست از نادرست بود.

پس از پیدایش منطق، موازین دیگری مثل نحو و قواعد شعر هم تدوین شد. از آنجا که هر دوره تاریخی با نقد گذشته آغاز می‌شود در ایران و در جهان اسلام نیز فلسفه با صورتی از نقد آغاز شد. فارابی در آغاز تاریخ فلسفه دور اسلامی به بحث در باب علوم زمان و مخصوصاً به نقد دین پرداخت و دین را فلسفه‌ای دانست که در زبان خطابه ظاهر شده است، این فلسفه در سیر تاریخی خود انحاء دیگر تفکر یعنی تصوف و کلام را در خود تحلیل برد تا بالآخره و در فلسفه متعالیه ملاصدرا به تمامیت رسید. با آغاز دور جدید تاریخ غربی میزان نقد دیگر منطق و نحو و علم عروض و قافیه نبود بلکه بشری پدید آمد که نقد را با خود داشت و به خود و موجودات با نظر انتقادی نگاه می‌کرد.

در قرن هجدهم هم کانت فلسفه‌ای را بنیاد کرد که نام آن فلسفه انتقادی بود و در آن به نقد عقل نظری، نقد عقل عملی، نقد حکم و نقد دین پرداخت. کانت در کتاب مهم دوران ساز خویش یعنی کتاب نقد عقل محض حدود توانایی عقل در شناخت را معین کرد و در آن دلایلی بر دگماتیک بودن فلسفه اسلاف و جدلی‌الطرفین بودن قواعد و قضایای اصلی مابعدالطبیعه اقامه کرد. او با نقد خرد، خرد نقاد را یافت. این خرد در نقد اول در فاهمه صورت‌بخش ظاهر شد و در «منورالفکری چیست؟» به صورت عقلی در آمد که به آدمی جرئت می‌داد از محجوری خارج شود و اختیار زندگی خویش را داشته باشد. از زمان کانت و شاید بهتر باشد بگویم از قرن شانزدهم روحیه و فکری در اروپا ظهور کرد که مقام انسان به عنوان سوژه شناسایی و عمل را اثبات می‌کرد. ما ایرانیان با این فلسفه و دیگر فلسفه‌های اروپایی دیر آشنا شدیم و آشناییمان هم عمیق نبود. می‌دانیم که در کشور ما فلسفه وضع خاصی داشته

است و هم‌اکنون هم از جهاتی وضعی ممتاز دارد. در بیرون از اروپا، ما ایرانیان تنها مردمی بودیم که از هزار و دویست سال پیش به فلسفه رو کردیم و صاحب فلسفه شدیم و می‌بایست آماده‌ترین و مستعدترین اقوام برای آشنا شدن با فلسفه جدید و نقد آن باشیم ولی استادان فلسفه اسلامی (ملا علی زنوزی و ملا علی‌اکبر اردکانی) به فلسفه جدید چندان اعتنا نکردند، هر چند که در توجیه بی‌اعتنایی خود نشان دادند که برای فهم آن فلسفه شایستگی و آمادگی دارند ولی هر چه بود این بی‌اعتنایی ما را از فهم عمیق آنچه در اروپا پیش آمده بود، بازداشت.

وقتی فلسفه‌دانان ما به فلسفه اروپا بی‌اعتنایی کردند فرستادن محصل به اروپا برای تحصیل فلسفه، نمی‌توانست وجهی داشته باشد. پس کار فلسفه به تصادف و تفرق بسته شد و حتی پس از تأسیس دانشگاه و تدریس فلسفه آشنایی درست و کافی با فلسفه اروپایی حاصل نشد و ما همچنان در مرحله آموختن و فراگرفتن ماندیم. در این مرحله به نقد و نقادی نمی‌توان پرداخت. هم‌اکنون هم ما بیشتر فلسفه را مثل یک علم می‌آموزیم ولی فلسفه محدود در «علم فلسفه» نیست. تفاوت فلسفه با علوم این است که فلسفه بر خلاف علوم در صورت رسمی‌اش به کار نمی‌آید و اگر به باطن آن نرسیم ظاهریش سود ندارد. فلسفه تفکر است و از این حیث با علوم که یکسره آموختنی‌اند در یک عرض قرار نمی‌گیرد.

هم‌اکنون فلسفه اسلامی در حوزه‌های علمیه دینی و در دانشگاه‌ها تعلیم و تدریس می‌شود. فلسفه جدید اروپایی نیز به صورت پراکنده و بی‌نظم و از یک‌صد و پنجاه سال پیش وارد شده است. از زمان تأسیس مدرسه سیاسی، اندکی فلسفه اروپایی در ایران تدریس می‌شده و بعضی رجال سیاسی ایران مثل وثوق‌الدوله و فروغی و تقی‌زاده به آن رغبتی داشته‌اند. اولین کتاب فلسفه اروپایی که به فارسی ترجمه شد دیسکور دکارت بود که ظاهراً خواننده نداشت. اما «سیر حکمت در اروپا» که جلد اولش مقدمه‌ای برای سومین ترجمه فارسی دیسکور دکارت بود تا حدی مورد توجه قرار گرفت. اکنون از زمان چاپ جلد اول کتاب سیر حکمت در اروپا هشتاد سال می‌گذرد و ما همچنان در مرحله فراگیری کلیات فلسفه اروپایی هستیم. در دهه‌های اخیر بعضی کتب اصلی و اساسی فلسفه و از جمله بعضی آثار دکارت و اسپینوزا و کانت و هگل و نیچه و برگسون و هوسرل و دیلتای و ویلیام جیمز و هایدگر و گادامر و یاسپرس و ویتگنشتاین و کارنپ و پوپر و راسل و وایتهد و مارکوزه و والتر بنیامین و آدورنو و هورکهایمر و سارتر و فوکو و دولوز و دریدا و هابرماس و رورتی و بودریار و ژیرک و راولز و بدیو و ... به فارسی ترجمه شده است. یک‌بار دیگر هم، چنان‌که می‌دانیم، در حدود دوازده، سیزده قرن پیش آثار فلسفی (البته به سریانی و عربی) ترجمه شده بود. در آن دوران، فلسفه جهانی نبود یا همه اقوام جهان به آن اعتنا نداشتند. ولی اکنون فلسفه در دانشگاه‌های سراسر روی زمین آموخته می‌شود و آثار فیلسوفان و بعضی نوشته‌های فلسفی به بسیاری زبان‌ها ترجمه شده است. این ترجمه‌ها حتی اگر دقیق باشد ناگزیر تفسیری از متن اصلی است (و اگر دقیق و از روی فهم ترجمه نشده باشد ناچار مترجمان دیگر باید آن‌ها را اصلاح کنند).

در سال‌های اخیر، مترجمان به ترجمه آثاری از فیلسوفان و شرح‌های معتبر فلسفه‌ها اهتمام کرده‌اند. این امر را باید نشانه‌ای از تعلق خاطر به فلسفه و کوششی در راه فهم آن تلقی کرد و اگر به دشواری فهم متون فلسفه‌های معاصر توجه کنیم نمی‌توانیم ترجمه آثار فلسفی در دو سه دهه اخیر را نشانه توجه به فلسفه ندانیم. مشکلی که بعضی مترجمان دارند این است که کمتر به آثار و آراء فلسفی متقدمان و زبان فلسفه قدیم آشنایی دارند و بعضی از آن‌ها این آشنایی را لازم نمی‌دانند. شاید بعضی خوانندگان هم معتقد باشند که مترجمان آثار فیلسوفانی مثل سارتر و دریدا و مرلوپونتی و ژیرک و دولوز نیازی به

دانستن فلسفه دور اسلامی ندارند. امیدوارم عدد اینان اندک باشد زیرا مترجم اگر با متون فیلسوفان و اصطلاحات آنان آشنا باشد مسلماً قدری از مشکلات راهش در ترجمه رفع می‌شود. مختصر بگویم ما هنوز باید بکوشیم که معانی فلسفه اروپایی را بهتر درک کنیم.

من از جوانی فکر می‌کردم که با فلسفه باید با نگاه نقد مواجه شد و خود از اوایل کار و از زمانی که رساله‌ای در باب فلسفه مدنی فارابی نوشتم به فلسفه اسلامی و بطور کلی به تاریخ فلسفه با نظر انتقادی نگاه می‌کردم. البته اگر کسی گمان می‌کند که نقد یک فلسفه ورود در جزئیات آراء و رد و اثبات آنهاست و من هم می‌بایست در آراء فارابی چون و چرا کنم و آن را با میزان طبع و رأی خود یا با اقوال مشهور بسنجم و رد و ابطال و اثبات و تحکیم کنم، با من در معنی نقد اختلاف دارد. او نقد را مخالفت و موافقت و نفی و رد و اثبات می‌داند و من آن را این می‌دانم که معلوم کند آنچه نقد می‌شود چیست و برای چه پدید آمده است و ما با آنچه نسبت و سر و کار داریم و راهش به کدام سمت است و بالاخره چه بر سر ما می‌آورد و بر سرش چه می‌آید؟ البته آنچه گفتم تلقی من از نقد نظرهاست ولی داعیه آن را ندارم که خود این راه را رفته‌ام و منزل‌هایی از آن را پیموده‌ام. ما در دانشگاه خلاصه آراء فیلسوفان از آثار فلسفه یونانی تا دوره معاصر را می‌آموزیم اما به ندرت با متون فیلسوفان آشنایی داریم. در حدود شصت سال پیش که دور دکتری فلسفه در دانشگاه تهران دایر شد، دانشجویان و داوطلبان مکلف شدند که بعضی متون افلاطون و ارسطو را بخوانند و این طرح و اندیشه ستودنی هم پدید آمده بود که آثار و آراء فیلسوفان جهان اسلام و ایران را با آراء اسلاف یونانی‌شان بسنجد و وجوه اختلاف و مطابقت را بیابد و از آن زمان تا کنون کم و بیش این راه ادامه دارد و آثار بالنسبه خوبی هم پدید آمده است. البته آراء دکارت و کانت و هگل را نمی‌توان با آنچه شیخ اشراق و فخر رازی و جلال‌الدین دوانی گفته‌اند به آسانی قیاس کرد اما این آراء به هر حال سابقه‌ای دارند و جستجو و درک سابقه آن‌ها و جایگاهی که در زمان دارند صورتی از نقد و نشانه مرتبه بالایی از فهم است ولی این کوشش‌ها هنوز کم و بیش انتزاعی است و در تلقی عام اهل فلسفه و نظر وارد نشده است. به این جهت ما هنوز نقد نداریم. نه اینکه مقالاتی در نقد فلسفه‌ها و کتاب‌های فلسفه نوشته نشود اما این نقدها معمولاً در بهترین صورت متضمن تذکراتی صوری و جزئی است و اگر به مضمون پردازند کارشان غالباً مخالفت و رد و نفی یا موافقت و اثبات و تحسین مطالب از موضع ایدئولوژیک است.

تا چهل پنجاه سال پیش مترجمان ما در ترجمه موضع خاصی نداشتند و مقید نبودند که آثار و نوشته‌های حوزه خاصی را ترجمه کنند. اکنون مترجمانی داریم که کتاب‌های حوزه‌های خاص یا نزدیک به هم را ترجمه می‌کنند. اگر نشان ایدئولوژیک در این تلقی می‌یابیم محاسن آن را از نظر دور نداریم. یکی از بزرگ‌ترین این محاسن آشنایی مترجم با اثر و سعی در درست ترجمه کردن است و چه بسا که این سعی حتی اگر از موضع ایدئولوژیک آغاز شده باشد به جایی برسد که بتوان از آنجا به مرحله نقد و نقادی وارد شد.

تاریخ ورود فلسفه غربی و تألیف و ترجمه آثار فلسفی به زبان فارسی را اجمالاً به سه دوره می‌توان تقسیم کرد. اول دورانی است که از ترجمه دیسکور دکارت در زمان ناصرالدین‌شاه آغاز شد و تا زمان قرار گرفتن درس فلسفه در برنامه دانشکده‌ای که اکنون دانشکده ادبیات و علوم انسانی خوانده می‌شود ادامه یافت. در پایان این دوران بود که محمدعلی فروغی بعضی آثار افلاطون را ترجمه کرد و کتاب سیر حکمت در اروپا را که مقدمه برای فهم دیسکور دکارت (که آن را به عنوان سومین مترجم ترجمه کرده بود) می‌دانست، نوشت. در قدم دوم ترجمه و تألیف فلسفه با نظر و برنامه خاص صورت گرفت. دکتر کاویانی و دکتر لطفی سستی بنیاد حکومت ملی را در نبود فلسفه و تفکر یافتند و بر آن

شدند که آثار مهم فلسفه را از آغاز ترجمه کنند. دکتر کاویانی عمریش کوتاه بود اما همراه و دوست و همکاریش با همت کار را ادامه داد و کتاب‌هایی از ارسطو و افلوپین و بعضی آثار راجع به این فیلسوفان را ترجمه کرد. این دو مترجم هر حسن و عیبی داشته باشند اهتمام و همت آن‌ها بزرگ و قابل ستایش است. در همین دوران بود که رساله‌هایی در مقایسه اقوال فارابی و ابن‌سینا و ابن‌مسکویه و نصیرالدین طوسی با آراء افلاطون و ارسطو صورت گرفت. این دوران تا دهه شصت (بعد از انقلاب) ادامه یافت. در دوره سوم که هم‌اکنون ادامه دارد مترجمان و مؤلفان به ترجمه فیلسوفان حوزه‌های خاص و شرح آثار آنان اهتمام کرده‌اند.

با فراهم شدن این مقدمات و ترجمه بسیاری از آثار فیلسوفان قدیم و جدید می‌توان انتظار داشت که در مرحله تحقیق و نقد وارد شویم. مانع بزرگ در این راه حجاب ایدئولوژی‌هاست که گاهی صریح است و گاه پوشیده و مخفی در ناخودآگاهی. با این همه نمی‌گوییم که نقد فلسفه در زبان و اندیشه ما به کلی نایاب بوده است. در این یادداشت نام بسیاری از نویسندگان و مترجمان آثار فلسفی را آورده بودم که چون می‌ترسیدم نام شایسته‌ای را از قلم انداخته باشم همه را حذف کردم اما چون بحث نقد در میان است باید بگویم که مرحوم دکتر احمد فرید کوشید که باب نقد را بگشاید و شاید او آغازکننده نقد کلام و عرفان و فلسفه اسلامی و همه فلسفه‌های جدید در کشور ما بود. او با این نقد در حوزه اندیشه پست‌مدرن وارد شده بود. اگر فرید را مظلوم و قربانی در نزاع‌های فلسفی و ایدئولوژیک نمی‌دانستیم آسان‌تر می‌توانستیم از او سخن بگویم. اکنون به ذکر این نکته اکتفا می‌کنم که او کار نقد فلسفه را آغاز کرد. نقد در آغاز نمی‌تواند تند و خشن نباشد حتی سقراط هم خشونت زیان‌ش را در طنز می‌پوشاند.

نقد فلسفه از پرسش و فهم شروع می‌شود و به حکم خاتمه می‌یابد. پس نقد، حکم کردن درباره چیزها و قراردادن آن در جای معین است و این چنین حکم کردن اشراف و تصلع و ثبات عزم و رأی می‌خواهد و صاحب آن، باید از خرد خودبنیادی بهره داشته باشد که جهان با آن ساخته و مسخّر شده است و می‌شود.